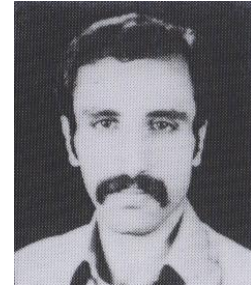


رفیق محمود فلاح



شوری در سر داشت که نار مویی فاصله میان زندگی و مبارزه اش نگذاشته بود. آن قدر ساده و مردمی بود که دریچه دل مردم به راحتی به رویش باز می شد. زندگی اش در عین سادگی، آن قدر جدی بود که جای شکی نمی گذاشت که مبارزه هرگز نمی تواند یک بازی و سرگرمی تلقی شود. او مبارزه برای رهائی مردم را طبیعی ترین عنصر هستی خود می نگریست و با تحقیق و مطالعه پیگیر، پیچ و خم آن را کشف می کرد و یافته هایش را در زندگی روزمره اش به کار می گرفت. یأس روشن فکرانه هیچ جایی در دل او نداشت.

رفیق محمود فلاح در شیراز متولد شد، دوران مدرسه را در زادگاهش گذراند و دوران سربازیش را به عنوان سپاهی ترویج در کردستان (در روستای مارنج سنندج). از سال 52 تحصیلاتش را در دانشگاه تبریز ادامه داد و در همان جا به مارکسیسم – لنینیسم گروید. مدتی در فسا معلمی کرد. اما در دوره تحصیلات دانشگاهی به آذربایجان خو گرفته بود و کوشید خود را به آنجا منتقل کند و تا آخرین روزهای قبل از دستگیری اش در دبیرستان سعدی ممقان، که با نام های عزیز صمد بهرنگی و بهروز دهقانی همیشه در یاد ها خواهد ماند، تدریس کرد. بعد از ازدواج ساده اش در یکی از روستاهای گیلان، صاحب دختری شد که نامش را الدوز گذاشت. در 30 خرداد 60 در تبریز دستگیر شد و بعد از 52 روز مقاومت با نام مستعار جواد احمدی فرزند حسین، زیر شکنجه جان داد.

محمود عاشق مردم و عاشق زندگی در میان مردم بود. در دوره دانشگاه چند ماه بیشتر نتوانست محیط خوابگاه های دانشجویی را (که بعد ها همیشه آنها را به

تیمارستان تشبیه می کرد) تحمل کند و به کمک یکی از دوستان کارگرش، در حاشیه نشین تبریز در محلی به نام مجید آباد، بالای قهوه خانه ای که پاتوق کارگران بود، اتاق کوچکی اجاره کرد. او در شب های پرشور قهوه خانه در رفاقتش با کارگران کارگاه های قالی بافی، که خستگی روزانه کار را در آنجا به در می کردند، واقعاً خود را سعادت مند می یافت. هرچا که می رفت در مبارزه زحمت کشان شرکت می کرد و با زندگی آنها در می آمیخت. محبوبیت او در میان مردم ممقان به حدی بود که اقدام اداره آموزش و پرورش برای اخراج او، با تظاهرات اعتراضی دانش آموزان و خانواده هایشان روبرو شد و عقیم ماند.

رفیق محمود در چند ماه اول بعد از قیام، با سازمان فدائی بود و در " پیشگام" تبریز فعالیت می کرد و بعد از اعلام موجوریت " راه کارگر" به سازمان ما پیوست و تمام نیرو و شور انقلابیش را برای پیش برد هدف های آن به کار گرفت. او ضمن این که در ممقان تدریس می کرد، در چاپخانه مخفی سازمان در تبریز نیز کار می کرد و بسیاری از شب ها را نیز در همان جا می گذراند. رفیق محمود در روز 30 خرداد همراه با رفیق شهید حبیب الله احمدی، در خیابان مورد سوء ظن پاسداران قرار گرفت و دستگیر شد. هر دو رفیق روی محمل خود پافشاری کردند و به شهادت رسیدند. محمود که با اسم مستعار خود را به دشمن معرفی کرده بود، از زندان پیغام داد که کسی به سراغش نرود. یکی از آزاد شدگان که او را در زندان دیده بودف می گفت پاسداران برای شناختن هویت اصلی محمود، بدن او را در زیر شکنجه " آتش و لاش" کرده بودند. اما دشمن نتوانست رفیق محمود را به زانو درآورد. او گرچه در نتیجه زندگی سخت و کار شبانه روزی، بدنی تکیده، لاغر و استخوانی داشت، با ایمان استوارش به آرمان کارگران، حتاً نام اصلی خود را تا آخرین لحظه به دشمن نگفت. خانواده زجر دیده او تنها بعد از گذشتن پنج ماه خبر شهادتش را شنیدند و دشمن یک سال بعد توانست به هویت اصلی او پی ببرد. خواهر 19 ساله رفیق محمود به نام مریم، که مدتی نیز در تبریز با وی زندگی می کرد، روز ششم دی ماه 1361 بعد از هفت ماه زندان در شیراز قهرمانانه شهادت را پذیرفت. او با "سازمان مجاهدین خلق" فعالیت می کرد.

نامشان و یادشان جاودانه باد!